

نکته‌هایی از درس «چند مکایت از اسرار التوحید»

سیدعلی حسینی

کارشناس ارشد و دبیر زبان و ادبیات فارسی زنجان

اشاره

در درس بیست و یکم کتاب زبان و ادبیات فارسی عمومی دوره پیش‌دانشگاهی، با عنوان «درآمدی بر حسب حال/ زندگی‌نامه» در صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۶، چند حکایت از کتاب «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید»، نگاشته محمدابن منور آمده است. در این نوشته، شرحی مختصر درباره محتوا، ساختار و سبک کتاب که از بخش تاریخ ادبیات درس فوت شده است (و لابد دانش‌آموزان تجربی و ریاضی نادیده گرفته شده‌اند) می‌آید. سپس، برخی از ترکیبات و عبارات حکایت «غرورشکنی» که به نظر ناقص یا غلط شرح شده‌اند، توضیح داده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: زندگی‌نامه، اسرار التوحید، ابوسعید ابوالخیر، محمدابن منور، زبان و ادبیات فارسی عمومی، حکایت غرورشکنی

مقدمه

کتاب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، نگاشته محمدابن منور، از نوادگان شیخ ابوسعید، است که شرح زندگانی شیخ را از آغاز تا پایان می‌توان در آن دید. «اسرار التوحید هم به لحاظ نثر و هم به لحاظ معنا از ظریف‌ترین و شیواترین کتب فارسی در زبان فارسی است» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۱۱). این کتاب «در صدر نوشته‌های قرن ششم قرار دارد؛ با این همه جای تاریخی و سبکی آن قرن پنجم و گاه چهارم است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۱۱۱) از این‌روست که استاد بهار به رغم تأخر تاریخی کتاب،

سبک نگارش آن را با سبک دوره سامانیان برابر می‌داند (بهار، ۱۳۸۰: ۱۹۸). به عبارت دیگر، شیوه نثر مرسل. با وجود این، به تعبیر رسای استاد شفییعی کدکنی «جمع سادگی و پختگی» در نگارش کتاب دیده می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۱۷۱). کتاب به لحاظ محتوا بر برخی اصطلاحات و عبارات تصوف و عرفان، وجود محاورات و گفت‌وگوها به زبان رایج شخصیت‌های

اساس حکایت‌های موجود در کتاب، اغلب بر روایات شفاهی است که اگر ناقل، مجهول‌الهویه باشد با «آورده‌اند که...» شروع می‌شود و اگر راوی معلوم باشد، اسم او را می‌آورد

داستان در عصر زندگی‌شان، حکایات خواندنی و جنبه‌های تعلیمی‌اش کام هر خواننده‌ای را شیرین می‌کند. از آنجا که در درس چند حکایت از اسرار التوحید، جای معرفی ساختاری کتاب خالی بود و از طرف دیگر، به سبب وجود برخی ابهامات در توضیحات مربوط به حکایت غرورشکنی (که ناقص یا نادرست‌اند). لازم دیدیم در دو بخش به آن موارد بپردازیم.

بخش اول معرفی ساختاری کتاب

کتاب اسرار التوحید، یک مقدمه و سه باب دارد که باب‌های دوم و سوم آن هر کدام شامل سه فصل‌اند. در مقدمه، سبب تألیف کتاب، فایده آن، بخش‌بندی کتاب و تقدیم آن به محمدابن سام بیان شده است. در باب اول، مختصری از زندگی شیخ، استادان وی و تربیت و سلوک او آمده است. در باب دوم حکایاتی خواندنی از شیخ، دعاها، نامه‌ها و ابیات پراکنده از او نقل گردیده است. در باب سوم، وصایای شیخ، نحوه تشییع جنازه و کرامات مربوط به آن و ذکر بازماندگان او دیده می‌شود. اما اساس حکایت‌های موجود در کتاب، اغلب بر روایات شفاهی است که اگر ناقل، مجهول‌الهویه باشد با «آورده‌اند که...» شروع می‌شود و اگر راوی معلوم باشد، اسم او را می‌آورد، مثلاً: «حسن مؤدب گفت، رحمة‌الله علیه، که روزی شیخ ما...» گاهی حکایت‌ها، رونوشتی از ماجرای است که خاص کسی جز ابوسعید است و نویسنده آن را به شیخ نسبت می‌دهد؛ مانند حکایت مربوط به موش و حقه که «اصلش مربوط به ذوالنون است» (همان: ۵۶۴). اغلب حکایت‌ها بر اساس توالی موضوعی یا زمانی یا مکانی یا شخصیت داستانی بیان می‌شود و گاهی منطقی بر آن‌ها حاکم نیست.



معنا کرده‌اند و از او را دل‌احباب برای آن مثال آورده‌اند: «... تمثیل آن هم چون قیام (برخاستن) است، به جهت کسی که در می‌آید (وارد می‌شود) که این نوع خلق کردن، در روزگار رسول (ص) نبوده است» (همان: ۵۶۹). البته این معنا، با قرینه سخن نیکو مناسب است.

۴. عبارت «شیخ بوعبدالله بشکست و با خویش رسید» در توضیحات درس به «شکسته خاطر شد، خوار شد و به خود آمد» معنا شده است که رسا نیست. این عبارت بیانگر حاصل سخن شیخ و عکس‌العمل باکویه به آن است؛ «بشکست» یعنی ضایع شد. در تأیید این معنا، در حکایتی دیگر می‌خوانیم: «... چون آن زاهد سلام گفت، شیخ جواب داد و بدو التفات نکرد. آن زاهد عظیم بشکست که او را از آن مردمان آبروی می‌بایست. شکسته از پیش شیخ بیرون آمد» (همان: ۱۶۶). در اینجا «بشکست» به قرینه «آبرو می‌بایست» یعنی ضایع شدن. «با خویش رسید» هم نقطه مقابل بی‌خویش‌نشدن در صدر حکایت است و به معنای «حواسش را جمع کرد» است.

۵. دلیل این رفتار بین دو شخصیت هم دانستنی است: اول اینکه «پایان عمر او [باکویه] مصادف دوران نخستین شهرت بوسعید در نیشابور بوده و بسیار طبیعی می‌نماید که وی نسبت به بوسعید ارادت‌ناداشته باشد» (همان: ۶۶۱). دوم، کار شیخ، عکس‌العمل او به رفتارهای شیطن‌آمیز بوعبدالله است «که هرگاه با شیخ ما سخن گفتی بر وجه اعتراض» (همان: ۲۰۷). سوم، کارکرد تربیتی سخن شیخ است که موجب استغفار باکویه می‌شود.

منابع

۱. ابن‌منور، محمد؛ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مصحح: محمدرضا شفیعی کدکنی، ۳ جلد، چاپ دهم، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۹۰.
۲. بهار، محمدتقی؛ سبک‌شناسی، ۳ جلد، چاپ هفتم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۰.
۳. سنگری، محمدرضا و همکاران؛ زبان و ادبیات فارسی عمومی دوره پیش‌دانشگاهی، شرکت چاپ و نشر کتب درسی، تهران، ۱۳۸۶.
۴. شمیسا، سیروس؛ سبک‌شناسی نثر، چاپ چهارم، انتشارات میترا، تهران، ۱۳۷۹.

بخش دوم

توضیح برخی ابهامات

۱. در حکایت «غرورشکنی»، حکایت با «وهم در این عهد...» شروع می‌شود از آنجا که شیوه نگارش کتب درسی معمولاً با پرش زدن و تلخیص از اصل کتاب همراه است، معلوم نمی‌شود که منظور از «این عهد» چیست و خوانندگان با ابهام روبه‌رو می‌شوند.

در واقع، منظور از «این عهد» که معرفه به عهد ذهنی است، مدت اقامت شیخ در نیشابور در خانقاه بو عبدالرحمن السلمی است و این نکته از حکایت قبل مستفاد می‌شود: «در آن وقت که شیخ ما - قدس الله روحه العزیز - به نیشابور بود، شیخ بوعبدالله باکو در خانقاه شیخ بوعبدالرحمن السلمی بود...» (همان: ۲۰۷). به این ترتیب، معلوم می‌شود بین این دو حکایت توالی زمانی وجود دارد و می‌دانیم که شیخ بوسعید «میان میهنه و نیشابور در آمد و رفت بود» (همان: ۷۲).

۲. عبارت «بی‌خویش‌نشدن» نشسته بود خواجه وار و پای بگرد کرده، در توضیحات درس به «آزاد و گستاخ و چهار زانو نشسته بود.» معنا شده است. این تعبیر رسا نیست و بار روانی و عاطفی آن را نمی‌رساند.

در واقع، بوعبدالله برای اینکه نشان دهد به شیخ و سخنان او بی‌اعتناست، خودش را سرگرم نشان داده حواسش را نسبت به سخنان شیخ به ناجمعی زده بود و مانند خواجهگان - که طبقه‌ای خاص در اجتماع بوده‌اند و دنیامدار - با تکبر و با مفهوم کنایی پای بگرد کرده یعنی بی‌ادب نشسته بود، مانند این عبارت «تا استاد زنده باشد نرسد شاگرد را... پای گرد کردن و جواب مسئله دادن» (همان: ۵۶۹). پس بی‌خویش‌نشدن یعنی (حاضر غایب بودن و حواس پرتی مصنوعی در اینجا، و خواجه‌وار یعنی مانند خواجهگان متکبر بودن و پای بگرد کرده کنایه از بی‌ادب است. از مجموع عبارت فوق سه صفت استنباط می‌شود که نشان‌دهنده دقت نظر نویسنده در توصیف حالت روانی و ظاهری باکویه است: «بی‌اعتنا، متکبر و بی‌ادب نشسته بود.»

۳. در عبارت «شیخ با کسی خلقی بکرد در میان مجلس و سخنی نیکو گفت.» در معنی «خلقسی بکرد» در توضیحات آمده «شوخی کرد، مزاح نمود» که غلط است و رابطه آن معنا، با سخن نیکو نامعلوم. اساساً معنای خلق در هشت موضعی که در کتاب آمده خاص است. استاد شفیعی کدکنی، آن را با خوی خوش رفتار کردن